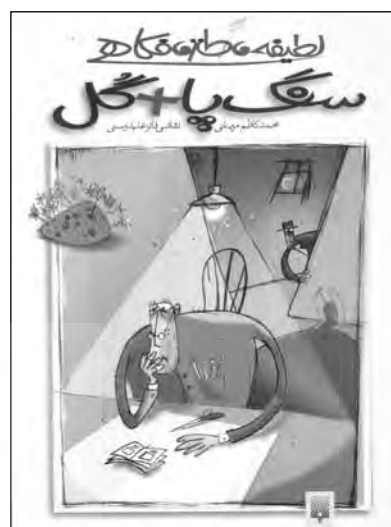


گفت و گو با نویسنده غایب

گزارش هفدهمین نشست نقد مخاطبان

هفدهمین نشست نقد مخاطبان، به نقد و بررسی کتاب «سنگ پا + گل»، نوشته محمدکاظم مزینانی اختصاص داشت. این نشست در تاریخ ۸۳/۵/۲۵ برگزار شد. در این جلسه، حسین شیخ الاسلامی، به عنوان منتقد مهمان و جمعی از دانش آموزان مدارس مختلف تهران حضور داشتند.



حسین نوروزی: با سلام خدمت دوستان. عرض شود حضورتان، امروز نشست ما تفاوت خیلی کوچکی با نشست‌های قبلی دارد. قرار بود بعد از نشست بیست و دوم این اتفاق بیفتد، ولی امروز در واقع یک جوری ناخواسته این اتفاق افتاد و تجربه بدی هم نیست و اما تفاوت این است که نشست امروز، بدون حضور مؤلف برگزار می‌شود. در حالی که ما امروز، هم از آقای فائز علیدوستی، تصویرگر کتاب و هم از آقای محمدکاظم مزینانی، نویسنده و مؤلف کتاب، دعوت کرده بودیم که این جا تشریف داشته باشند. آقای علیدوستی، در تماس مجددی که دیروز با او داشتیم، گفتند می‌آیم و ان شاء الله که ببینیم‌شان. اما با آقای مزینانی، حدود دو هفته پیش درباره این جلسه صحبت کردیم. قول مساعد دادند و گفتند که می‌آیند. روز جمعه، من با منزل‌شان تماس گرفتم. گفتند یک مسافرت یکی - دو روزه رفته‌اند، ولی گفته‌اند که چون یک شنبه نشست دارند، شنبه برمی‌گردند. روز شنبه، یعنی دیروز غروب، تماس گرفتند و گفتند که نمی‌توانند بیایند و خواستند که این نشست تشکیل نشود. توضیحی که من به خانواده آقای مزینانی دادم (چون متأسفانه نتوانستم خودشان را دیشب و امروز پیدا کنم)، این بود که این نشست، تحت هر شرایطی باید برگزار شود. به این علت که ما نزدیک به نود نفر از دوستان را از مدارس دعوت کرده‌ایم.

از ابتدا هم احترام و اعتبار این نشست‌ها، به حضور دوستانی بود که از مدارس می‌آیند. نویسنده‌ها را هم





شیخ الاسلامی:
اگر شما بتوانید
چیزهایی را که
همیشه می بینید،
طوری ببینید که
انگار برای
اولین بار است که
آن ها را می بینید،
آن وقت خیلی
تعجب می کنید.
حالا اگر این موقعیت
خنده دار باشد،
به آن می گویند
پارودی
که آقای مزینانی
سعی کرده
به چنین چیزی
نزدیک شود

ندارد.
 مؤگان خدا بنده: با سلام. تناقضی که بین سنگ و گل در عنوان کتاب وجود دارد، برای من جالب بود. بنابراین، وقتی دیدم داخل کتاب، لطیفه و طنز و فکاهی آمده، حسابی تعجب کردم. نویسنده گفته که این کتاب، حاصل ده سال تلاش اوست، ولی این شک برانگیز است. فکر نمی کنم کتاب آن قدر سنگین باشد که این قدر زحمت ببرد. در هر صورت، برای من کتاب جالبی نبود. قسمت آخرش، یعنی آگهی هایش را به هیچ وجه نپسندیدم. اصلاً فکر نمی کنم آقای مزینانی در حدی باشند که این ها را بنویسند. متشکرم.
 نوری: آقای مزینانی فکر می کنم چهل یا چهل و یک ساله باشند. متولد دامغان هستند. سال های سال ساکن دامغان بودند و یک یا دو سال است که آمده اند تهران. از نویسندگان قدیمی ادبیات کودک و نوجوان و یکی از بهترین شاعرهاست. به نظر من، کتاب «آب یعنی ماهی» ایشان، از شاهکارهای شعر نوجوان ماست.
 توفعی که از دوستان عزیز داریم، این است که تا جای ممکن، خوب و بد کتاب را با ذکر مورد و جزئیات بگویند. این که آقای مزینانی گفته که این کتاب ده سال کار برده، منظورشان به گمانم این بوده که مطالب کتاب، در طول ده سال، به تدریج نوشته شده و اغلب شان هم در مطبوعات به چاپ رسیده بوده و حالا داخل یک کتاب جمع آمده است.
 زهرا لبافی: متأسفانه، من هم از کتاب خیلی خوشم

دعوت می کنیم تا فرصتی برای گفت و گوی نزدیک با مخاطبان شان داشته باشند. حالا اگر نویسنده ای این فرصت را بنا به هر دلیلی از دست بدهد، باعث تأسف است.
 برویم سراغ کتاب، «سنگ پا + گل» مجموعه ای از طنزها، فکاهی ها و لطیفه هاست. امروز در خدمت حسین شیخ الاسلامی هستیم ایشان خیلی خیلی لطف کرد؛ چون من دیروز زنگ زدم به آقای شیخ الاسلامی و کتاب را به او رساندم. بنابراین، شاید فرصت کرده باشد که کتاب را دست بالا یک بار بخواند که خب، برای نقد کردن کافی نیست.
 امروز بیشتر این جا حضور دارد به عنوان میهمان کتاب ماه در کنار ما و شما و در واقع می خواهیم فقط رونقی به جلسه و بحث ها بدهد. او سعی می کند که اشکالات را از طرف آقای مزینانی به گردن بگیرد. هرچه دوست داشتید، به ایشان بگویید! ان شاء الله اگر قرار باشد که این جا کارگاه هایی تشکیل شود، از جمله کسانی که حتماً حضور خواهند داشت، یکی ایشان خواهند بود.
 حسین شیخ الاسلامی: پیشنهاد خودم هم همین است؛ یعنی حالا که نویسنده نیست و شما کسی را ندارید که به او بد و بیراه بگویید، من در خدمت تان هستیم! دیشب حدود ساعت ده و نیم، خبر شدم که امروز قرار است بیایم این جا و فقط فرصت کردم کتاب را یک دور بخوانم. خیلی مسلط نیستم به کتاب، ولی فکر کنم بتوانیم با هم صحبت کنیم. بالاخره صحبت کردن ضرر



می‌کرد. من اصلاً از این خوشم نیامد. اصلاً تشبیه قشنگی نبود برای الاغ. حالا شاید هم طنز است؛ چون کتاب هم خودش طنز است. دیگر این که در بعضی قصه‌ها و مطالب، از زبان حیوانات بعضی مسائل اخلاقی را بیان کردند که خوب، این برای ما بی‌سابقه نیست. خرچنگ هم فایده سنگ را خیلی خوب بیان کرد. گفت: اگر سنگ‌ها نبودند، کوه نبود. در جایی هم یک دیوانه، به آدم‌های عاقل می‌گوید دیوانه. شاید درست بگوید. چه طور ما به او می‌گوییم دیوانه، اما او حق ندارد به ما بگوید دیوانه. شاید در نظر او ما دیوانه‌ایم. قسمت‌های آخرش هم اگر کسی خوشش نیامده، مثلاً در مورد ناصر خسرو یا گابریل گارسیا مارکز، حداقل فایده‌ای که دارد این است که شناختی نسبی از این چهره‌ها به ما می‌دهد.

خلاصه من خوشم آمد. جدید بود. البته از اسمش خوشم نیامد، ولی کتاب چند منظوره بود. همه چیز داشت. در کل به ایشان خسته نباشید می‌گویم. ممنون. **مهناز قنبری پور:** کتاب جالبی بود. هم نکات مثبت زیاد داشت و هم نکات منفی. بعضی از داستان‌هایش سروته نداشت؛ مثل «گفت‌وگویی جانانه‌ای با یک دیوانه». بعضی‌ها از تیتراهایش هم جالب بود. مثل «گفت‌وگویی ترسناک با ماهی زهرناک». ممنون. **مهری جهانبخش:** سوالی که داشتیم، این بود که چرا شخصیت‌های قصه‌ها بیشتر حیوانات بودند و این که داستان «گفت‌وگویی جانانه با یک دیوانه»، انتهای جالبی نداشت و یک کم مبهم بود. در ضمن، برخی از

نیامد. البته نه این که بد باشد، اما به قول دوستم، حاصل ده سال تلاش نبود. اگر من در یک کتاب‌فروشی این کتاب را می‌دیدم، مطمئناً نمی‌خریدم. نمی‌دانم چرا؟ ولی نمی‌خریدم. اگر آن را باز می‌کردم و مثلاً بعضی قسمت‌هایش را می‌خواندم، کتاب دیگری انتخاب می‌کردم. البته اسمش کمی جذاب است.

نگار لطف: من خیلی از کتاب خوشم آمد. به خاطر این که شبیه مجله بود. همه چیز در آن داشت: آگهی، جمله‌های کوتاه، شعر، داستان. اگر از یک تکه‌اش خوشم نمی‌آمد، یک قسمت دیگرش را می‌خواندم. خلاصه می‌توانستم با آن کنار بیایم و لااقل شب‌ها، جمله‌های کوتاه‌اش را بخوانم. جمله‌های کوتاه‌اش را جمع کرده. خودش ننوشته است. من همه این‌ها را قبلاً شنیده بودم. در مورد اسم کتاب هم الان همه یاد گرفته‌اند و اسم کتاب را یک چیز عجیب می‌گذارند؛ سنگ پا + گل، تا همه خوش‌شان بیاید یا این که حداقل، تعجب کنند. من اصلاً خوشم نمی‌آید که این طوری بخواهند متفاوت باشند. فقط متفاوت است، قشنگ نیست.

حالا نکته‌های کوچک کتاب را می‌گویم. عنوان یک مطلب «سفر به قبرستان» بود. شخصیت‌ها می‌خواستند بروند شمال، ولی از عنوانش قشنگ معلوم بود که آخرش این‌ها می‌میرند. در جایی می‌گویند، رفتیم هتل پنجاه ستاره. آن قدر خوش گذشت که خسته شدیم. برگشتیم این خیلی جالب بود که نشان می‌دهد خوش گذشتن هم می‌تواند خسته‌کننده باشد. جای دیگری می‌گویند، نسیمی ملایم با گیسوان الاغ بازی

نگار لطف:
یک مزیت کلی کتاب، آن است که گروه سنی نداشته باشد. به نظر من، این بهترین مزیت است. وقتی کتابی را یک نفر طوری می‌نویسد که همه خوش‌شان بیاید و چیزی از آن بفهمند، چنین کتابی واقعاً عالی است. قسمت «پری دریایی» این کتاب، تقلیدی بود از خانم گلی ترقی. یک طوری شبیه آن بود. قسمت حیوانات هم که بچه‌ها خیلی با آن مشکل دارند، مگر کلیله و دمنه چه کار کرده؟ همان است دیگر. هیچ گناهی نکرده و هیچ قصد توهین و جسارت و این‌ها نبوده



تصاویرش با متن داستان مطابقت زیادی نداشت. طرح روی جلد البته قشنگ بود؛ رنگ آمیزی جالبی داشت که بیننده را جذب می کرد.

زهره سهندی: دوستان من که پرسیدند چرا شخصیت هایش حیوانات بودند، به نظر من چون با انتخاب حیوانات، نویسنده آزادی عمل بیشتری دارد. خیلی راحت می تواند همه حرکات آن ها را بیان کند. در عین حال، اشاره اش به رفتار آدم ها باشد. کلاً کتاب خوبی بود. البته اشکالاتی هم داشت. مثلاً بعضی از تصاویرش با داستان همان صفحه مطابقت نداشت و مثلاً تصویری را که در یک صفحه گذاشته بود، چند صفحه جلوتر در مورد آن توضیح می داد. نحوه شروع شدن بعضی از داستان هم زیاد خوب نبود. آن قدر جذاب نبود که بچه ها بخواهند خیلی جدی آن را دنبال بکنند. مثلاً «گفت وگویی ترسناک با مار زهرناک»، اصلاً شروع خوبی نداشت. یکی دیگر از اشکالاتی که من در این کتاب دیدم، این بود که تا آدم می آمد در بعضی از داستان هایش جا می افتد و تازه متوجه می شد که داستان به چه نحوی است. داستان تمام می شد. مثلاً تازه به جای خیلی هیجان انگیز می رسید و همان جا داستان تمام می شد. مثلاً «سفر به قبرستان» خیلی زود تمام شد و شخصیت هایش از داستان خارج شدند. ممنون.

مریم کرلایی: من چند سؤال داشتم از آقای مزینانی که متأسفانه نیستند. اول این که عناصر اسم، یعنی سنگ پا + گل، نه تنها به هم ربطی ندارند، بلکه به مطالبی که در کتاب هم نوشته شده، مربوط

نمی شوند. من فکر می کنم که این در واقع، یک اسم مستعار باشد برای مجله ای که نوشته می شده. هم چنین، می خواستم بپرسم این مجله ای که قرار بوده این مطالب در آن چاپ شود، چه نوع مجله ای بوده؟ مخاطبان اصلی آن چه کسانی بودند؟ به نظرم قسمت سرمقاله اش خیلی خوب بود و توضیحات خوبی داده بودند در مورد کاریکلماتور، اما بهتر بود معنی کاریکلماتور به صورت پاورقی نوشته می شد. نظری که خودم درباره کاریکلماتور دارم، این است که در واقع همان کاریکاتور است، اما به صورت نوشتار. هم چنین، قسمت معرفی نامه که در مورد چند نویسنده نوشته بودند، اطلاعات خیلی خوبی داده بودند و می خواستم بگویم که می توانستند بهتر از این هم کار کنند.

اکرم میرزایی: من فکر می کنم، آقای مزینانی، هدف شان از نوشتن این کتاب، آن بوده که سال های مثلاً ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ میلادی به بعد را نشان بدهند. اگر می بینید اسم کتاب شان از دو چیز ظاهراً بی ربط تشکیل شده، دلیلش شاید این باشد که اوضاع زمانه ما هم همین طور است. مثلاً قضیه شمال شهر و آن عروس و... در اکثر مطالب، این به چشم می خورد، ولی متأسفانه در خیلی جاها بیان شان یا مقداری پیچیده بوده یا به هر حال مشکل داشته. حالا من نمی دانم باید چه تعبیر کنم؟ چیزی که می توانم بگویم، این است که از بعضی داستان ها و مطالبش زیاد خوشم نیامد. به نظرم می توانستند بهتر از این ها بنویسند. آن طور که باید و شاید، نتوانستند منظورشان را به ما انتقال بدهند.

مهدیه ترابی:

یک جوری مثل اکثر کتاب ها خودخواهی ما انسان ها را نشان داده بود؛ مثل کتاب شازده کوچولو در اکثر کتاب های طنز، از موضوع مرگ استفاده نمی کنند؛ چون می گویند مرگ غم انگیز است و می ترسند طنز کتاب از بین برود. در حالی که این کتاب، خیلی قشنگ و جالب، مرگ را موضوع طنز کرده بود و می خواست یک جوری همان چیزهایی را که در جامعه اتفاق می افتاد، بگوید



صدف دریازاده:
هر بخشی
یک جور بود
که فکر می‌کنم
یک جور تنوع
داده بود به کتاب.
این که
دوستان می‌گویند
اولش در مورد
کلاغ صحبت کرده
و بعد در مورد الاغ
و غیره،
درست است که
فرق می‌کند،
ولی همین
کتاب را
متنوع کرده

ممنون.

کوثر دانش: به نظر من، هم اسم کتاب و هم بیشتر چیزهایی که گفته بودند، اصلاً به هم ربطی نداشت. به قول گفتنی با سیم ربط، همه را به همدیگر ربط داده بودند. بعضی جاها از کلمات نامناسب استفاده کرده بودند و یا بعضی از داستان‌ها که مثلاً دو قسمتی بود، اصلاً به همدیگر ربط نداشت. یک قسمت در مورد یک نفر بود و قسمت بعد به یک نفر دیگر مربوط می‌شد. به نظرم همین جوری ربطشان داده بود به همدیگر که یک چیزی نوشته باشند. این که بیشتر از حیوانات استفاده کرده بودند، به نظر من هم دلیلش این است که راحت‌تر می‌توانند بیان کنند. بیشتر چیزهایی که در جامعه ما اتفاق می‌افتد، نمی‌شود به راحتی بیان‌شان کرد. اگر می‌خواستند از شخصیت‌های انسانی استفاده کنند، ممکن بود خیلی توهین‌آور به نظر برسد.

به نظر من آگهی‌هایش مناسب بود و جالب اسم‌هایی هم که در پایان آگهی‌ها نوشته‌اند، خیلی به آگهی ربط داشت و جالب بود. البته تصاویر کتاب، بعضی جاها جابه‌جا بود، مثلاً یک قسمتی از داستان را نوشته بودند، سه - چهار صفحه بعد، تازه می‌فهمیدیم که این تصویر مربوط به آن صفحه بوده بعضی جاها هم آن قدر پیچیده بود که آدم نمی‌فهمید موضوع داستان چه بوده. خلاصه این که کتاب جالبی بود و اولین کتاب طنزی بود که برای نقد در نظر گرفتید. متشکرم.

صدف دریازاده: در مورد عنوان کتاب، یعنی سنگ پا + گل، اول آدم فکر می‌کند که چه اسم عجیب و غریبی! به هر

حال، خواننده در مورد این اسم فکر می‌کند. در مورد آن کلاغ‌هایی که گفتند از پایین شهر رفتند بالای شهر، من اول یادم افتاد که مثل یک نوع «تیکه» بود که مثلاً پایین شهری‌ها وقتی وضع‌شان خوب می‌شود، یواش یواش از نردبان می‌روند بالا و می‌رسند شمال شهر و حالا خودشان را می‌گیرند. زنش هم بر اثر چشم و هم چشمی، او را کشیده و برده بالای شهر.

در مورد خواص سنگ پا صحبت کرده بودند که به نظرم کمی خواستند علمی صحبت کنند. گفتند سنگ پا قلقلک می‌دهد و پاکیزه می‌کند و ذاتاً پروست. از یک مثل استفاده شده. شاید اول آدم فکر کند که یک مقدار مسخره است، ولی با این حال از یک مثل استفاده شده. با این که در هر قسمتی از آن از یک چیز صحبت کرده بود، ولی در کل کتاب جالبی بود. مثل برگه‌هایی می‌ماند که قبل از صحافی جدا از هم هستند و وقتی صحافی می‌شوند، تشکیل یک کتاب یا یک جزوه می‌دهند که ما می‌توانیم همه آن‌ها را یک عضو از یک مجموعه بدانیم.

مثل این که مثلاً ما یک انسان هستیم و همه اعضای بدن مان در کنار هم قرار دارند و همه اینها در کنار هم، بدن انسان را تشکیل می‌دهند. هر بخشی از این کتاب، اگر جدا از هم به نظر برسند و در مورد موضوع خاصی صحبت کنند. با این حال تشکیل یک کتاب داده‌اند.

اغلب داستان‌ها و کتاب‌ها طوری‌اند که انگار روی یک خط مستقیم حرکت می‌کنند، ولی این مثل یک



زمین ناهموار بود و راه رفتن روی آن آسان نبود. هر بخشی یک جور بود که فکر می‌کنم یک جور تنوع داده بود به کتاب.

این که دوستان می‌گویند اولش در مورد کلاغ صحبت کرده و بعد در مورد الاغ و غیره، درست است که فرق می‌کند، ولی همین کتاب را متنوع کرده.

در مورد تصویرهای کتاب، خیلی‌ها می‌گویند که اگر رنگی باشد، کیفیتش بهتر و جذاب‌تر است. در صورتی که حتی کوچک‌ترین خطوطی که روی صفحه کتاب طراحی شود، می‌تواند یک منظور را برساند. این بستگی دارد به خواندن و دقت خواننده. این که تصاویر کتاب هم خیلی جاها با مطالب هماهنگ نبود و تصویر مثلاً چهار صفحه بعد از مطلب قرار داشت، این هم فکر می‌کنم کار جالب و متنوعی باشد.

خیلی‌ها با اسم کتاب مخالفت داشتند. به نظر من باز هم یک جور تنوع بود. بعضی‌ها می‌گویند روی خاک گل درمی‌آید و این آقا گفته‌اند روی سنگ پا درمی‌آید. هیچ موردی ندارد. کتاب جالب بود و متنوع. از هر چیزی که صحبت کرده بود، منظورش را رسانده بود. مطلب مربوط به مولوی بلخی هم مقدمه خوبی می‌توانست باشد برای اول کتابش.

نوروزی: متشکر. محمد کاظمی مزینانی، سال ۱۳۴۲، در دامغان متولد شد. همان طور که گفتم، الان چهل و یک ساله است. وی در رشته زبان و ادبیات فارسی، از دانشگاه شهید بهشتی تهران فارغ‌التحصیل شده و چیزی در حدود ۳۴ عنوان کتاب چاپ کرده آن هم

در زمینه‌های مختلف شعر، رمان و... مزینانی ده سال عضو شورای سردبیری مجله کیهان بچه‌ها بوده و با شورای شعر کانون پرورش همکاری داشته. کتاب سوار سومش، جایزه دیپلم افتخار IBBY را از کلمبیا گرفت. کتاب سال جهانی جوان که برای جوانان کل کشورها یک سری کتاب انتخاب می‌کنند، کتاب سوار سوم را هم انتخاب کردند. کتاب «شعرهای ناتمام» او هم کلی جایزه دارد که اسم نمی‌برم. پنج روز در نیمروز، نان و شبنم، آب یعنی ماهی، این‌ها کتاب‌هایی از ایشان است که جایزه‌های زیادی نصیب مزینانی کرده‌اند.

عسل گرایلی: همان طور که بچه‌ها گفتند، می‌خواستم بدانم چرا کتاب‌شان را به این اسم گذاشتند؟ بعضی جاها هم مطالب گنگی داشت که آدم نمی‌فهمید. طراحی آن هم در خور طنز بود و بد نبود. فکر کنم اسم داستان، باعث جذب خواننده می‌شد تا بخواند، ولی در کل کتاب جالب و جذابی نبود. متشکرم.

مینا داورزنی: کتاب، موضوع خاصی را دنبال نمی‌کرد. بیشتر پراکنده بود. تا می‌آمدیم دو، دو تا، چهار تا کنیم و ببینیم که داستان می‌خواهد چه بگوید، تمام می‌شد. آگهی‌هایش هم به نظر من جالب نبود. عنوان کتاب هم هیچ نسبتی با محتوای کتاب نداشت. بیشتر مسائش هم گنگ بود. یکی از بچه‌ها اشاره کرد که کتاب باید پراکنده باشد، مثل مجله و جزوه، اما به نظر من کتاب باید موضوع خاصی را دنبال کند و آخرش هم یک چیزی به آدم بفهماند. اگر مجله هم بخواهد مثل کتاب باشد که موضوع خاصی را دنبال کند و در یک راستا مثل

صدف دریازاده:

اغلب داستان‌ها

و کتاب‌ها

طوری‌اند که انگار

روی یک خط مستقیم

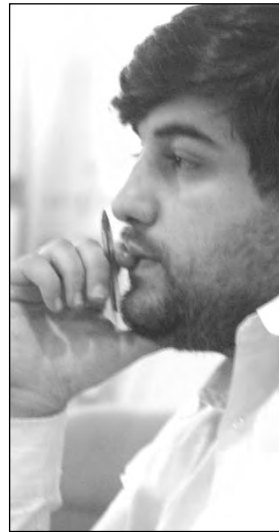
حرکت می‌کنند،

ولی این مثل

یک زمین ناهموار بود

و راه رفتن روی آن

آسان نبود



شیخ الاسلامی:
پارودی یا مضحکه
یا تقلید مسخره آمیز
که این طنز شاید
از ارزشمندترین نوع
طنز باشد
و آقای مزینانی،
در بعضی جاها،
مثل همین
«شعر وحشتناک»
سعی کرده
به آن نزدیک شود.
اصل طنز،
یعنی چیز خنده دار.
ویژگی متنی که
به آن می گوئیم طنز،
این است که
احساس می کنیم
برای این نوشته شده
که ما به آن بخندیم،
ولی راه های متفاوتی
وجود دارد
برای خندانند

خطکش پیش برود، دیگر اسمش مجله نیست. چیزهای مختلفی باید در مجله یا همان جزوه باشد که آدم از هر قسمت یک چیز یاد بگیرد. در حالی که کتاب آقای مزینانی تا می آمدیم در ذهن مان چیزهایی را پرورش می دادیم، تمام می شد. به نظر من کتاب جالبی نبود. من خوشم نیامد.

مهدیه ترابی: من تا صفحه ۷۵ این کتاب را که خواندم، می خواستم از آقای مزینانی این سؤال را بپرسم که آیا ایشان جزو انجمن حمایت از حیواناتند؟ چون واقعاً تا صفحه ۷۵، بیشتر از معضلات حیوانات گفتند و مشکلات آن ها با انسان ها. تقریباً انسان ها را خودخواه نشان داده اند. مثلاً آن میمون هایی که دوست داشتند در زمین باشند، ولی به خاطر خودخواهی ما انسان ها، این نعمت از آن ها گرفته شد و مجبور شدند بروند فضا تا روی آن ها آزمایش بکنند. خلاصه یک جوری مثل اکثر کتاب ها خودخواهی ما انسان ها را نشان داده بود؛ مثل کتاب شاهزاده کوچولو در اکثر کتاب های طنز، از موضوع مرگ استفاده نمی کنند؛ چون می گویند مرگ غم انگیز است و می ترسند طنز کتاب از بین برود. در حالی که این کتاب، خیلی قشنگ و جالب، مرگ را موضوع طنز کرده بود و می خواست یک جوری همان چیزهایی را که در جامعه اتفاق می افتاد، بگوید. می خواست بگوید که مثلاً وقتی یک آدم قدرت و پول داشته باشد، حتی کفن و دفنش هم خیلی سریع صورت می گیرد.

هم چنین، می خواست بگوید نسل قدیم ما چه طوری بودند و نسل جدید ما چه طوری هستند. به نظر من، کتاب از نقاشی های خیلی زیبایی برخوردار بود. من خودم روی نقاشی کتاب ها خیلی حساس هستم. اکثر کتاب ها اصلاً توجهی به تصویرگری نداشتند، ولی خوشبختانه این کتاب، از نقاشی های واقعاً جالبی برخوردار بود و آدم را به خواندن جذب می کرد. تشبیهات بسیار جالبی در متن به کار رفته بود، ولی من اصلاً متوجه نشدم منظور از معرفی نامه چه بود؟ اصلاً نمی دانستم چه وقت یک داستان شروع می شود و کی تمام می شود. البته قسمت آگهی هایش واقعاً جالب بود و من خیلی خوشم آمد. ممنون.

مهسا ارجمند: سؤالی که من داشتم، این بود که می خواستم ببینم این کتاب ها را بر چه اساسی انتخاب می کنند؟ بیشتر بچه ها می گفتند که جذابیت نداشته. من فکر می کنم اصلاً این کتاب در گروه سنی ما نبوده؛ چون اگر این کتاب را برای یک بچه ۵-۶ ساله یا ۱۰ ساله بخوانی، خیلی خوشش می آید، ولی من خودم اگر بخوام انتخاب کنم، رمان انتخاب می کنم. اکثر بچه هایی هم که این جا نشستند، فکر می کنم این کتاب به خاطر این برای آن ها جذابیت نداشته که مربوط به سنین پایین تر است. به هر حال، دسترنج نویسنده را نمی شود زیر پا گذاشت. من تشکر می کنم از ایشان. اگر این کتاب را برای ده هزار تا بچه بخوانی، شاید خوش شان بیاید، ولی اگر در این جمع پنجاه تا شصت نفر هستند که خوش شان نمی آید، برای این است که در گروه

سنی ما نبوده. اسمش خیلی جالب است. آدم فکر می کند یک عاشق گلایه دارد از طرفش؛ تضاد بین یک دل سنگی و گل در کل، کتابی بود که آدم را از دوروبرش و از دنیایش خارج می کرد.

نوروزی: عرض شود حضورتان که مثلاً «بیچاره ماهی ها چون اشک ریختن شان را هیچ کس باور نمی کند»، قبول کنید که هیچ بچه ده ساله ای که سهل است، هیچ بچه دوازده ساله ای هم نمی تواند متوجه چنین جمله ای بشود و آن را درک کند. در ضمن، فعلاً از همین تعداد دوستانی که صحبت کردند، دست کم نصف شان گفتند که از کتاب خوش شان آمده.

ارجمند: من فکر می کنم اگر تصاویر این کتاب را به برادر کوچکم نشان بدهم، او بیشتر از من خوشش بیاید. درست است که وقتی مطالبش را بخواند، متوجه نشود. با وجود این، من اگر بروم کتاب فروشی، این کتاب را انتخاب نمی کنم.

نوروزی: موافقم. می دانم خیلی ها رمان دوست دارند. با وجود این، ما تصمیم گرفتیم مثلاً هفت جلسه رمان، دو جلسه شعر و یک جلسه هم کتابی در یک قالب غیر داستانی داشته باشیم. به هر صورت، این نوع کتاب ها هم نوشته می شوند و مخاطب دارند. البته، این منافی آن نیست که این کتاب به دل شما ننشسته باشد.

ارجمند: نه، من نمی گویم به دل من ننشسته. بالاخره آدم در طول روز، فعالیتی انجام می دهد و وقتی شب این کتاب را بخواند، من فکر می کنم خستگی را از تن آدم بگیرد.

نوروزی: این خودش جزو مزیت های کتاب است. اگر این جوری هست، این ها را هم کنار انتقادات تان بفرمایید. یکی از حاضران: آقای نوروزی، شما هم کتاب هایی را انتخاب کنید که در خور گروه سنی ما باشد.

مهدیه ترابی: این بستگی به نظر هر شخص دارد. من با این که شانزده ساله ام، خیلی از این کتاب خوشم آمد. من این کتاب را به هر گروه سنی که نشان دادم، واقعاً خوش شان آمد؛ چون واقعاً جالب است. هیچ کس به فکرش نمی رسد که در سنگ پا، گل دربیاید. طرز فکر جدیدی به آدم می دهد و می خواستم از شما تشکر کنم به خاطر این که از کتاب های متنوع استفاده می کنید. این جور نیست که همه کتاب های ما در مورد عشق یا درباره شعر و شاعری باشد. چون متنوع بود، واقعاً جالب بود.

هدیه غلامی زاده: اول از همه این که من از این کتاب خیلی انتقاد داشتم، ولی به خاطر هم شهری بودنم با نویسنده، خیلی انتقادتم را نمی گویم. وقتی کتابی اسمش طنز است، یعنی ما این کتاب را می خوانیم و لبخندی روی لب های مان می آید. بعد در قالب آن، نکته ای هم یاد می گیریم. در حالی که از این کتاب، واقعاً لبخندی روی لب ها نمی آمد و حتی بعضی جاها آدم گریه اش می گرفت. مثلاً سر همان قضیه آگهی تجارتي آقای تقی کبودیان، حتی گریه دار هم بود و من بسیار غمگین شدم.



نگار لطف:
در مورد اسم کتاب هم
الان همه یاد گرفته اند و
اسم کتاب را یک چیز
عجیب می گذارند؛
سنگ پا + گل،
تا همه
خوش شان بیاید
یا این که حداقل،
تعجب کنند.
من اصلاً خوشم نمی آید
که این طوری بخواهند
متفاوت باشند.
فقط متفاوت است،
قشنگ نیست

سنی ما و آن طور نبود که به دل ما بنشیند. در مورد این کتاب هم باید بگویم که بیشتر داستان هایش، هم همان طور که دوستان هم گفتند، مبهم تمام می شد. من جلد و عنوان کتاب را که دیدم، فکر نمی کردم این طوری باشد. به نظر من، در کل نمی شود لطیفه را نقد کرد. به خاطر این که لطیفه، بستگی دارد به ذائقه شخص و ممکن است خوش مان بیاید یا نیاید. به طور معمولی هم وقتی یک نفر برای ما جوک تعریف کند، ممکن است اصلاً نخندیم، ولی به جوک بعدی بخندیم. همان طور که نویسنده غایب ما گفتند، سنگ پا هیچ ربطی به گل ندارد؛ آن هم در زمانه ای که قناری ها روی دودکش ها و سیم های خاردار می نشینند و لانه می کنند.

من از شعر پری دریایی خیلی خوشم آمد. خیلی جالب بود و اصلاً با بقیه شعرهایی که من تا حالا خوانده بودم، فوق العاده فرق می کرد. آن قدر که این به دلم نشست، بقیه شعرها به دلم نمی نشست. و همین طور که خودشان گفته اند: «پوست قصه را به دور افکن، رازهای نهفته برخوانا». من از کل این کتاب، از جاهایی خوشم آمد، ولی جاهایی هم اصلاً جالب نبود. از قسمت های شعر و آگهی هایش خیلی خوشم آمد. همان طور که شما گفتید، بعضی از این مطالب، مربوط به سن های خیلی بالاتر می شد، هم از شما تشکر می کنم و هم از نویسنده غایب.

نوروزی: یک توضیح در مورد آن شعر بگویم؛ در مورد اضافه کردن «الف» به کلمات آخر هر بیت. کارهای عبید

به نظرم این کتاب، خیلی طنز نداشت. **اکرم میرزایی:** اصولاً طنز این است که اولش آدم یک خنده کوتاه به لبش می آید، ولی بعد این طوری است که همان گریه ای که شما گفتید، ما باید به آن برسیم؛ یعنی به نکته ظریفی برسیم که بتوانیم در زندگی مان به آن عمل کنیم. همان گریه ای که گفتید، به نظر من دقیقاً توانسته طنز را برساند. جوک که تعریف نکرده اند.

نوروزی: می خواهم بگویم که طنز می تواند خنده اش کم یا زیاد باشد. می تواند اولش باشد و می تواند آخرش و یا اصلاً خنده دار نباشد. بعد در مورد طنز حتماً صحبت می کنیم.

فاطمه خزاعی: به نظر من کتاب بدی نبود. می توانم بگویم تمام جذابیت های این کتاب، فقط روی اسمش بود و تصویرگری اش. به نظر من آقای علی دوستی خیلی خوب توانسته اند از عهده کارشان بر بیایند. اسم داستان ها اصلاً ربطی به متن نداشت؛ به جز اولش که مثلاً مقدمه اش بود.

نستون چاوشی: هر وقت نویسنده نباشد، دوستانی که برای اجرای این برنامه خیلی زحمت کشیده اند، جای ایشان را پر می کنند. اصلاً در برنامه هایی که به نوجوانان مربوط می شود، حالا چه در تلویزیون یا سینما، آن طور که باید و شاید به آن بها داده نمی شود. و همیشه اسم کودک باید کنار کارهای نوجوان هم باشد. کارهایی می کنند که به غیرت نوجوانان برمی خورد.

مثلاً در همین جلسه، حداقل در آن جلسه هایی که من هم بودم، هیچ وقت تصاویر کتاب ها در حد گروه



مینا موسیوند:
دوستان گفتند که
گروه سنی کتاب
برای ما نبوده.
من فکر می‌کنم که
یک قسمت‌هایی از
این کتاب،
نه تنها برای ما نبود،
بلکه برای بزرگ‌تر از
ما بود؛ همان‌طور که
آقای نوروزی و
آقای شیخ‌الاسلامی
گفتند.
برای مثال داستان
«سفر به قبرستان»
این بزرگ‌ترهای ما
هستند که می‌فهمند

وقتی نهنک هم
با این که
یک حیوان است،
یک آدم را
تحویل می‌گیرد،
با آن خشمی که دارد،
یعنی چه.

یا این که مثلاً
شیر و پلنگ و میمون
در جنگل،
یک بچه را
تحویل می‌گیرند،
یعنی چه؟

روی جلد مناسب نیست. انگار که خود نویسنده دارد می‌نویسد و یک دزد هم آن پشت هست. ربطی به داستان ندارد. یک پیشنهاد هم دارم. این که مثلاً هر ماه، برترین‌هایی را که نقد می‌کنند، انتخاب و اعلام کنید.

ایمان رحیمی: در کل کتاب خوبی بود. البته به نظر من، کتاب‌های لطیفه، کلا مجلات و کتاب‌های فکاهی، جای نقد و بررسی اصلاً ندارند. طنز برای خندانند مخاطب است و نمی‌شود اشکال گرفت که مثلاً این‌جا خنده‌دار نیست و آن قسمت خنده‌دار است. نکته دیگر اینکه من از شعرهای این کتاب خیلی خوشم آمد. داستان «سفر به قبرستان» خیلی خنده‌دار بود؛ مخصوصاً تیتراهای قصه جالب بود و فکر می‌کنم به خاطر هماهنگ بودن کلمات، تیتراها خیلی قشنگ شده بود. بخش آگهی سنگ پا + گل خیلی زیبا بود.

اگر می‌شود، کمی در مورد طنز توضیح بدهید. خودم فکر می‌کنم که طنز یک کم‌دی‌پندآمیز است و در کنار خندانند، نصیحتی دارد و چیزهای هم یاد می‌دهد. نوروزی: این نظر شاید خیلی شخصی باشد. به نظر من هر کسی که کار طنز چه کتاب، چه مجموعه تلویزیونی و چه فیلم را بتواند خوب نقد کند، فکر می‌کنم منتقد خیلی خوبی است.

می‌دانید که انواع طنز داریم: فکاهی، طنز، هزل، هجو، پارودی (مضحکه) که همه این‌ها یک بن‌مایه مشترک دارند. می‌دانید که هر جوی به دلیلی و شرایطی ایجاد می‌شود و ما همین طوری جوی

زاکانی را اگر خوانده باشید، می‌دانید که او این را باب کرد در شعر. اصلاً یک مصرع از آن، شده ضرب‌المثل: گربه شد زاهد و مسلمانا. منظومه‌ای است بر همین وزن، به نام منظومه موش و گربه، از عبیدزاکانی.

این الف آخر کلمات هم شاید یک جور شوخی با دستور زبان باشد. این شعر آقای مزینانی هم به نوعی به آن منظومه عبیدزاکانی اشاره دارد.

شیخ‌الاسلامی: خودش هم در پاورقی گفته است. نیلوفر چاوشی: من از اسم کتاب بیشتر خوشم آمد تا مطالبی که در کتاب بود. آگهی‌های آخر کتاب هم جالب بود. اصلاً از تصویر روی جلد و کل کتاب خوشم نیامد. حالا من خوشم نیامده، شاید به نظر خود آقای مزینانی خنده‌دار بوده.

نوروزی: منظورتان از تصاویر کل کتاب است؟ چاوشی: بله.

عاطفه کریمی: من فکر می‌کنم آقای مزینانی با انسان‌ها مشکل دارند؛ چون از اول تا آخر کتاب، فقط از حیوانات نوشته‌اند! کتاب را باید آن قدر عمیق می‌خواندی تا به آن مسئله‌ای که نویسنده اشاره کرده بود، پی می‌بردی. در کل، اسم کتاب خیلی خوب و جالب و جدید بود. مطالب‌شان هم بد نبود.

وحید ذوالفقاری: سؤال من این بود که منظور آقای مزینانی از سنگ پا + گل چیست؟ نقاشی‌هایش خیلی جالب بود. موضوعی هم که خیلی نظر من را جلب کرد، اسم داستان‌ها بود. مثلاً «گفت و گوی یک نفس با شیرینی در قفس»، «گفت‌وگویی داغ با یک الاغ» تصویر



فهیمة پورمند:
بعضی ها گفتند
خیلی ابتدایی بود
و بعضی ها گفتند نه،
مناسب سن ما بود.
به نظر من،
در شعر اول کتاب
از مولانا که می گوید:

هزل ها گویند
از افسانه ها/
گنج می جو
در همه ویرانه ها/
یعنی که در شعر من
معانی خاصی نهفته است
که اگر دقیق نگاه کنی،
آن ها را پیدا می کنی.
چنین نکته هایی در
شعرهای آقای مزینانی



واقعاً بود،
ولی به قدری
سنگین پرداخته
شده بود
یا خوب

پرداخته نشده بود
که خیلی سخت می شد
این مطالب را
از متنش در آورد.
این کار یک بچه نیست
و کار یک نوجوان هم
به سختی می تواند باشد

صفحة ۵۱. این ها شرایط چاپش بود. ممنون.
مسعود قالبیاف: کتاب خوبی بود. البته نام کتاب،
زیاد ربطی به متن آن نداشت. از نکات مثبتش این بود
که پاورقی داشت و معنی کلمات سخت تر را در پاورقی
آورده بود. دیگر این که در مقدمه اش طنز را توضیح داده
بود. یکی از نکات منفی هم این بود که در توضیحات
طنز، آقای مزینانی گفتند که طنز چیزی است که یا آدم
باید از ته بخندد یا از ته دل گریه کند. در حالی که من نه
خنده ام گرفت و نه گریه کردم.

فهیمة پورمند: اول در مورد موضوع های کتاب
بگویم که خیلی تنوع موضوعی داشت. اگر به چند تا از
موضوع ها اختصاصی تر پرداخته می شد، تأثیرش روی
خواننده بیشتر بود. خواننده را بیشتر به فکر وامی داشت.
این طوری ما خیلی سطحی به هر موضوعی فکر
می کردیم و سریع از آن رد می شدیم. به خواننده فرصت
نمی داد آن طور که شایسته است، روی مطالب تعمق
کند. در مورد شعر «وحشتناک»، باید بگویم عنوان جالبی
نبود. چون در شعر، شاعر یک سری چیزهای بدیهی را
عنوان کرده و بعدش گفته بود، اگر شعر من را خواندی،
پس سواد داری. نمی دانم برای چه اسمش را
«وحشتناک» گذاشتند؟ در صفحه ۲۲ در یک قسمت وزن
شعر خراب می شود. می گوید: آرزوهای دور و حرمانا/ پر
کشیده ز قلب آدم ها یک پرنده به نام ایمانا/ دخترم به نام
ایمانا/ این جا به نظر من وزنش خراب شده.

بعضی ها گفتند خیلی ابتدایی بود و بعضی ها گفتند
نه، مناسب سن ما بود. به نظر من، در شعر اول کتاب از

نمی سازیم. مثلاً تا یک اتفاق سیاسی در این مملکت
می افتد، مطمئن باشید که فردا، جوکی درباره آن
می سازند.

یک رمان می تواند انتقادی نباشد، اما حتماً و همیشه
در تمام نوشته های طنز، انتقادی وجود دارد. حالا فرض
کنید شخصی که می خواهد از یک متن انتقادی، انتقاد
بکند، این دیگر خودش خیلی هنر می خواهد. پس طنز را
دست کم نگیریم. کار طنز برای من، خیلی ارزشمند
است.

امیر مرتضوی: به نظر من، کتاب خیلی جالبی بود.
نقاشی هایش هم خیلی قشنگ بود. اسمش هم به نظر
من خیلی جالب بود. من از تصویر روی جلد خیلی خوشم
آمد. آقای مزینانی برای این از حیوان ها استفاده کرده اند
که مثلاً به آدم هایی که حسود و بخیل اند، توهین نکنند
در این شعرشان.

مجید توسلی: کتاب خوبی بود. قسمت های
قشنگی؛ مثل «گفت وگویی ترسناک با ماری زهرناک» و
گفت وگویی یک نفس با شیرینی در قفس». متن هایی که
آخر کتاب بود، درباره ناصر خسرو و گارسیا مارکز، این ها
خیلی قشنگ بود و کمک می کرد که درباره زندگی آن ها
اطلاعاتی داشته باشیم.

این پاورقی ها هم خیلی کمک می کرد به فهم
مطلب. تصاویرش هم خیلی قشنگ بود و بعضی برگه ها
وارونه چاپ شده بود. در صفحه ۷۰ هم صفر را پشت ۷
گذاشته اند. فهرست معمولاً از ۱ شروع می شود به بالا،
ولی مثلاً شعر سنگ پا + گل، بعد از صفحه ۹، زده اند



نوروزی:
**«سویفت» در مورد طنز،
 تعریفی دارد که تعریفش
 خیلی جامع نیست،
 اما این بخش از آن
 در مورد تمام طنزها
 صدق می‌کند.
 می‌گوید که ما
 به این دلیل به طنز
 می‌خندیم
 که در طنز
 ناهنجاری‌هایی می‌بینیم
 که همه را متصل می‌کنیم
 به همه کس،
 به جز خودمان.**

مولانا که می‌گوید: هزل‌ها گویند برای افسانه‌ها/ گنج
 می‌جو در همه ویرانه‌ها/ یعنی که در شعر من معانی
 خاصی نهفته است که اگر دقیق نگاه کنی، آن‌ها را پیدا
 می‌کنی. چنین نکته‌هایی در شعرهای آقای مزینانی
 واقعاً بود، ولی به قدری سنگین پرداخته شده بود یا
 خوب پرداخته نشده بود که خیلی سخت می‌شد این
 مطالب را از متنش درآورد. این کار یک بچه نیست و
 کار یک نوجوان هم به سختی می‌تواند باشد. اگر
 مطالب را بازتر می‌کرد، هم به درد نوجوان می‌خورد و
 هم کودکان می‌توانستند استفاده کنند. به نظر من، کل
 کتاب برای یک گروه سنی خاص نبود؛ یعنی بعضی
 جاها را بچه کوچک هم کاملاً درک می‌کرد و بعضی
 جاها را من خودم چند بار خواندم تا بفهمم چه می‌گوید.
 مثلاً آن جا که در بخش نیازمندی‌ها می‌گوید: به
 یک حسابدار باتجربه و یک مار کبرا نیازمندیم. بعد هم
 می‌نویسد: کارگزینی باغ‌وحش مرکزی. خُب، بچه‌ها
 این را نمی‌فهمند که حسابدار چه ربطی به مار کبرا
 دارد.
 نظر شخصی من این بود که مار کبرا را برای این
 می‌خواهد که حواسش به حسابدار باشد تا اگر خطایی
 کرد، نیشش بزند. حالا نمی‌دانم شاید درست نباشد. به
 نظر من، بچه از این برداشت خاصی ندارد و اصلاً
 چیزی نمی‌فهمد و برایش جالب نیست. در عوض،
 آن‌جا که آگهی ترحیم ماهی‌ها را می‌دهد، یک بچه
 شش - هفت ساله کاملاً می‌فهمد و خیلی هم برایش
 لذت‌بخش است. همین‌طور که برای خود من هم

لذت‌بخش بود.

در گفت‌وگوی جفنگ با یک خرچنگ»، اصلاً
 نفهمیدم که نویسنده چه می‌خواهد بگوید. شاید هم
 نویسنده به همین دلیل، چنین اسمی روی آن گذاشته.
 این که از عبید زاکانی الهام گرفته بود، اصلاً جالب
 نبود. عبید زاکانی چند قرن پیش زندگی می‌کرد و الان
 که کارهایش را می‌خوانیم، خیلی به دل آدم
 نمی‌نشیند. حتی کتاب موش و گربه را هم که
 می‌خوانیم، آن قدر روی آدم تأثیر نمی‌گذارد که حالا
 کسی بخواند از آن الگو بگیرد. اگر خودشان نوآوری
 داشتند در زمینه سرودن، بهتر بود. عنوان‌های
 گفت‌وگوی سنگ با گُل هم خوب بود. این که در مورد
 نویسنده‌های معروف، در معرفی‌نامه صحبت شده بود،
 به نظر من اصلاً لزومی نداشت. یک تکه از زندگی
 یک نویسنده معروف را جا کرده بود در کتاب و این
 اصلاً جالب نبود.

مینا موسیوند: از دو قسمت کتاب خیلی خوشم
 آمد؛ یکی قسمت معرفی‌نامه و یکی قسمت کاریکاتور
 که جملات کوتاهی را با مفاهیم گسترده‌ای بیان کرده
 بود. دوستان خیلی شکایت داشتند که این کتاب ما
 انسان‌ها را مقصر می‌داند. من کاملاً موافقم با این که
 ما انسان‌ها در بدبختی خیلی از حیوانات واقعاً مقصر
 هستیم. حتی در انقراض نسل آن‌ها و خیلی چیزهای
 دیگر ما مقصریم که به شکل موش آزمایشگاهی، برای
 پیشرفت علم خودمان، هر بلایی که دل‌مان بخواند،
 سرشان می‌آوریم.

دوستان گفتند که گروه سنی کتاب برای ما نبوده. من فکر می‌کنم که یک قسمت‌هایی از این کتاب، نه تنها برای ما نبود، بلکه برای بزرگ‌تر از ما بود؛ همان طور که آقای نوروزی و آقای شیخ‌الاسلامی گفتند. برای مثال داستان «سفر به قبرستان» این بزرگ‌ترهای ما هستند که می‌فهمند وقتی نهنگ هم با این که یک حیوان است، یک آدم را تحویل می‌گیرد، با آن خشمی که دارد، یعنی چه. یا این که مثلاً شیر و پلنگ و میمون در جنگل، یک بچه را تحویل می‌گیرند، یعنی چه.

اشکالی در این کتاب دیدم در صفحه ۱۳؛ نوشته بودند که: ششم این که نوشته‌اند و دیده‌اند. من فکر می‌کنم آدم اول چیزی را با چشم‌هایش می‌بیند و بعد می‌نویسد. نه این که اول بنویسد و بعد ببیند. یکی از دوستان اشاره کردند که عبید زاکانی سال‌ها پیش زندگی می‌کرده و الان شعرهایش یک مقدار قدیمی است. به نظر من این مهم نیست که چند سال پیش زندگی می‌کرده.

کتاب «قانون» ابن سینا هم سال‌ها پیش نوشته شده، اما هنوز هم تدریس می‌شود و این فاصله زمانی مهم نیست. مهم این است که چیزهایی گفته که با جامعه ما سازگار است. متشکرم.

اکرم میرزایی: می‌خواستم بگویم به این علت اسم شعرشان «شعر وحشتناک» است که چون همیشه می‌گویند حقیقت تلخ است و چیزهایی که در این شعر گفته شده، حقیقت بوده و خواسته اشاره کند که واقعیت تلخ است و ما باید در زندگی‌مان به این توجه کنیم.

نگار لطف: یک مزیت کلی کتاب، آن است که گروه سنی نداشته باشد. به نظر من، این بهترین مزیت است. وقتی کتابی را یک نفر طوری می‌نویسد که همه خوش‌شان بیاید و چیزی از آن بفهمد، چنین کتابی واقعاً عالی است. قسمت «پری دریایی» این کتاب، تقلیدی بود از خان گلی ترقی. یک طوری شبیه آن بود چنین چیزی را خوانده بودم. قسمت حیوانات هم که بچه‌ها خیلی با آن مشکل دارند، مگر کیلیله و دمنه چه کار کرده؟ همان است دیگر. هیچ گناهی نکرده و هیچ قصد توهین و جسارت و این‌ها نبوده. متشکر.

نوروزی: در خدمت آقای شیخ‌الاسلامی هستیم. شیخ‌الاسلامی: من اول چند نکته بگویم. دید و نگاه بعضی از دوستان، واقعاً مرا حیرت زده کرد. بعضی از نکاتی که گفتید، واقعاً جالب بود و شاید از ذهن خیلی از منتقدان دور می‌ماند؛ مخصوصاً آن‌هایی که متأسفانه، هنوز هم همین جور نقد می‌نویسند و اصلاً دقت نمی‌کنند و شاید یک بار هم کتاب را نمی‌خوانند. البته شما به یک نکته خیلی مهم توجه نکرده بودید. آن هم این که منتقد، خواننده کتاب نیست. تقریباً بالای نود درصد شما وقتی می‌آمدید حرف‌تان را راجع به کتاب شروع کنید و درباره کتاب صحبت کنید، اولین جمله‌تان این بود که این کتاب جالب‌ود یا نبود. حتی از ایه هم اسفناک‌تر، این که من

از کتاب خوشم آمد یا خوشم نیامد. منتقد، خواننده کتاب نیست که از کتاب خوشش بیاید یا خوشش نیاید. منتقد، مصرف‌کننده کتاب نیست. کتاب یک کالا است مثل یخچال، کولر و... ما یک تولیدکننده داریم که همان نویسنده است و کالایش، اثرش را تولید می‌کند و به شما می‌دهد که مصرف کنید. حالا می‌خواهد هر انگیزه‌ای داشته باشد. مثلاً بعضی‌ها انگیزه‌شان از ارائه آثار، این است که به سود اقتصادی برسند و بعضی‌ها نه، می‌خواهند فکرشان را در میان بگذارند.

به هر حال، وقتی کتابی منتشر می‌شود، یعنی دارد به شما ارائه می‌شود و از شما درخواست می‌شود که این کالا را تهیه کنید و بخرید. حالا ما یک مصرف‌کننده داریم، یعنی من و شما می‌کنیم که این خرید می‌خریم و از آن استفاده می‌کنیم، خوش‌مان می‌آید یا خوش‌مان نمی‌آید. از رنگش، از طرحش... آدم‌هایی هم هستند که کنترل کیفیت می‌کنند. او کاری ندارد که این یخچالی که مثلاً درآمد، یخچال خوش فرمی است یا نه؟ کاری ندارد خودش خوشش می‌آید یا نه؟ نکته این است که این کالایی که در بازار عرضه شده، کیفیت دارد یا نه و کیفیتش در چه حد است؟ برای همین، منتقد باید از درگیری احساسی با اثرها شود. مثلاً من از آن شعری که اسمش «شعر وحشتناک» بود، خیلی کیف کردم و لذت بردم. وحشتناک کیف کردم از این کار. شاید بهترین کاری بود که در این کتاب چاپ شده بود. ولی وقتی می‌خواهم راجع به آن صحبت کنم، اگر بگویم من از این خوشم آمد، برای این که حقایق را بازگو کرده، حرف غلطی نزده‌ام، ولی به عنوان یک منتقد، حرف نزده‌ام و به عنوان یک خواننده حرف زده‌ام. البته این جا نشست مخاطبان است، نه نشست منتقدان، اما چون احتمالاً بعضی از شما خوش‌تان می‌آید که منتقد شوید، نباید جمله‌های‌تان را با «خوشم آمد از این کتاب» یا «این کتاب برایم جالب بود»، شروع کنید. هیچ موقع حالات خودتان را توصیف نکنید. سعی کنید به کتاب مثل یک موضوع نگاه کنید. این یک نکته کوچک راجع به نقد که اگر فرصتی بود، می‌شود بیشتر درباره‌اش صحبت کرد.

من سی و چهار نکته از حرف بچه‌ها یادداشت کردم که راجع به تماش می‌شود هر کدام حداقل پنج دقیقه صحبت کرد.

بنابراین، من فقط دو موضوع را انتخاب می‌کنم: کاریکاتور و طنز و می‌خواهم راجع به آن‌ها صحبت کنیم. من خیلی لذت بردم از این جلسه. نمی‌خواهم درباره این که آیا باید طنز، ما را بخنداند یا به گریه بیندازد، حرف بزنم یا در مورد تفاوت بین طنز و هزل و هجو و فکاهه و جوک و... می‌دانید که این بحث‌ها خیلی طولانی است. من فقط می‌خواهم دو نکته بگویم: یکی این که شما را با یک نوع طنز آشنا کنم به اسم پارودی یا مضحکه یا تقلید مسخره‌آمیز که این طنز شاید از ارزشمندترین نوع طنز باشد و آقای

ایمان رحیمی:

طنز برای

خنداندن مخاطب است

و نمی‌شود اشکال گرفت

که مثلاً این جا

خنده‌دار نیست

و آن قسمت

خنده‌دار است.

نکته دیگر اینکه

من از شعرهای این کتاب

خیلی خوشم آمد.

داستان «سفر به قبرستان»

خیلی خنده‌دار بود؛

مخصوصاً

تیتراهای قصه جالب بود

و فکر می‌کنم

به خاطر

هماهنگ بودن کلمات،

تیتراهای خیلی قشنگ

شده بود.

بخش آگهی

سنگ پا + گل

خیلی زیبا بود

مژگان خدا بنده:
وقتی دیدم داخل کتاب،
لطیفه و طنز
و فکاهی آمده،
حسابی تعجب کردم.
نویسنده گفته که
این کتاب،
حاصل ده سال
تلاش اوست،
ولی این
شک برانگیز است.
فکر نمی‌کنم کتاب
آن قدر سنگین باشد
که این قدر زحمت ببرد.
در هر صورت،
برای من
کتاب جالبی نبود.
قسمت آخرش،
یعنی آگهی‌هایش را
به هیچ وجه
نپسندیدم

مهری جهان‌بخش:
چرا شخصیت‌های قصه‌ها
بیشتر حیوانات بودند
و این که
داستان «گفت و گوی
جانانه با یک دیوانه»،
انتهای جالبی نداشت
و یک کم مبهم بود.
در ضمن،
برخی از تصاویرش
با متن داستان
مطابقت زیادی نداشت

مزینانی، در بعضی جاها، مثل همین «شعر وحشتناک»، سعی کرده به آن نزدیک شود. اصل طنز، یعنی چیز خنده‌دار. ویژگی متنی که به آن می‌گوییم طنز، این است که احساس می‌کنیم برای این نوشته شده که ما به آن بخندیم؛ ولی راه‌های متفاوتی وجود دارد برای خنداندن.

این راه‌ها مثلاً از جلف‌ترین سخنان و حتی غیرمؤدبانه‌ترین چیزها شروع می‌شود تا طنزهایی که مثلاً پدربزرگ‌های ادیب‌مان، از اشعار مثلاً سعدی یا حافظ بیرون می‌کشیدند. ولی پارودی طنز خاصی است که ما را وادار می‌کند به خودمان بخندیم؛ یعنی این که سوژه خودمان شویم، برای خنده...

نوروزی: می‌خواهید یک نقل قول هم بگویم؟

شیخ‌الاسلامی: بفرمایید

نوروزی: «سویفت» در مورد طنز، تعریفی دارد که تعریفش خیلی جامع نیست، اما این بخش از آن در مورد تمام طنزها صدق می‌کند. می‌گوید که ما به این دلیل به طنز می‌خندیم که در طنز ناهنجاری‌هایی می‌بینیم که همه را متصل می‌کنیم به همه کس، به جز خودمان. یعنی چه؟ مثلاً در فیلم‌های چارلی چاپلین، می‌بینیم یک دفعه یک نفر پوست موز می‌رود زیر پایش و می‌رود روی هوا و می‌خورد زمین. خب، این یک اتفاق نابه‌هنجار است و معمولاً این طور نیست که شما همیشه بروید روی هوا و بخورید زمین.

جالب است که در آن لحظه، به هیچ وجه در مورد خودمان این حس را نداریم و خیلی راحت به آن می‌خندیم.

یکی از حاضران: در برنامه سینمای کودک و نوجوان، آقای ندایی، کارگردان سینما و تلویزیون گفتند ما برای این به طنز و برنامه‌های طنز می‌خندیم که چون جای آن شخصیت نیستیم.

شیخ‌الاسلامی: در مجموعه «این چند نفر»، شخصیت هژیر که «عشق فیلم» بود، تنها نمونه شخصیت پارودیکی است که من در تلویزیون ایران دیده‌ام. درباره پارودی اگر کسی خواست جدی‌تر مطالعه کند، کتاب «میلان کوندرا»، به اسم «وصایای تحریف شده»، فکر می‌کنم فصل ۳، وقتی راجع به دون کیشوت صحبت می‌کند، می‌گوید دون کیشوت هم یک شخصیت پارودیک است. در آن جا راجع به پارودی بحث مفصلی دارد. در «شعر وحشتناک»، شرایطی که توصیف می‌شود، شرایطی است که خود ما داریم و موقعیتی هم که توصیف می‌شود، موقعیتی است که خیلی از ما می‌توانیم داشته باشیم. اگر عادت را کنار بگذاریم، خب خیلی عجیب است. فرض کنید یک نفر از قرن ۸ هجری، الان یکپهو از گور بلند شود و وضعیت ما را ببیند که یک دگمه را فشار می‌دهیم چراغ روشن می‌شود و بعد یک دگمه دیگر را یک جعبه روشن می‌شود که در آن آدمی دارد حرف می‌زند. خب، او واقعاً از دیدن این چیزها حیرت می‌کند. در حالی که

ما به این چیزها عادت کرده‌ایم. این موقعیتی که این شعر از ما می‌خواهد خودمان را در آن قرار دهیم، موقعیت همان آدم قرن هشتمی یا قرن سی‌ام است دیگر.

آن خامی که گفتند این شعر اصلاً هیچی ندارد، دقت نکرده به این چیزی که در ادبیات به آن می‌گویند آشنایی‌زدایی. اگر شما بتوانید چیزهایی را که همیشه می‌بینید، طوری ببینید که انگار برای اولین بار است که آن‌ها را می‌بینید، آن وقت خیلی تعجب می‌کنید. حالا اگر این موقعیت خنده‌دار باشد، به آن می‌گویند پارودی که آقای مزینانی سعی کرده به چنین چیزی نزدیک شود.

دومین نکته هم کاریکاتور بود. کسی این جا چیزی راجع به هایکو می‌داند؟ هایکو یک نوع شعر ژاپنی است که معروف‌ترین و جامع‌ترین ترجمه‌اش در ایران، کار مشترک احمد شاملو و ع. پاشایی است که نمونه‌اش هم هایکوست. کاریکاتور در واقع در یک نکته با هایکو اشتراک دارد. شما در هایکو یک لحظه ناب را جدا می‌کنید و این را عرضه می‌کنید؛ لحظه‌ای که به اصطلاح به آن می‌گویند لحظه شهود. صیغه عرفانی دارد در خود ژاپن و به آیین ذن بودیسم مربوط می‌شود.

حالا این کاریکاتور که آقای پرویز شاپور فکر می‌کنم برای اولین بار اختراعش کرد، همین کار را می‌کند. کاریکاتور یک جمله است و معمولاً هم بیشتر از یک جمله نیست. خود شاپور هم کاریکاتورهای حداکثر دو - سه جمله‌ای فکر می‌کنم داشته باشد.

او از طریق زبان و بازی‌های زبانی، تصویری می‌آفریند که آشنا نیست؛ تصویری که شما را از طریق زبان، یک لحظه یا یک مکث روبه‌رو کند و همین مکث، هدف نهایی کاریکاتور است. یعنی استفاده از زبان در جهت متوقف کردن سیر زبان.

شما همین طور که دارید یک متن را می‌خوانید، اگر یک جا بتواند شما را از نظر زبانی به مکث وادارد، باعث می‌شود که روی آن تأمل بیشتری کنید.

طبیعتاً نمی‌شود گفت که کاریکاتور خیلی بامعناست یا خیلی فکر پشتش هست. بیشتر یک جور درگیری خواننده است با زبان.

نوروزی: متشکر از توضیحات خوبی که در مورد کاریکاتور دادید. قالبی است که نمی‌خواهم بگویم مهجور است، ولی کم‌تر سراغش رفته‌اند.

به هر صورت، کاریکاتور هم در حیطه طنز تعریف می‌شود.

شیخ‌الاسلامی: من حرف آقای نوروزی را کاملاً قبول ندارم. نظرات راجع به کاریکاتور دو دسته می‌شود یک عده آن را به طنز نزدیک می‌دانند، یک عده به شعر و هم به شعر نزدیک است.

نوروزی: از همه دوستان، بار دیگر تشکر می‌کنم که با حضورشان، باعث رونق این جلسات می‌شوند.